



فاطمه روشن

## هبوط در جان کلمات

کارنامه شعری غلامرضا ابراهیمی

### پیشگفتار

پیش از هر سخنی نیکو است که تعریف روشنی از شعر پسامقاومت ارائه دهیم تا رویکرد شعر این دوره را در آثار شاعرانش دریابیم و تصویر کلی از آن به دست دهیم. باید گفته شود که وقتی سخن از شعر پسامقاومت می‌گوییم منظور «شعر معاصر» نیست؛ زیرا تعریف ما از شعر معاصر جریانی است که به یک قرن قبل برمی‌گردد و برای کاوش در آن باید نگاهی به سالهای قبل از ۱۳۰۰ هجری شمسی بیندازیم. سالهایی که آبستن تحولات بزرگ ادبی بود و پس از کودتای ۱۳۵۷ ثور به نقطه اوج خود رسید.

کاوشها و ارزیابی‌هایی که بر شعر پس از سالهای ۱۳۵۷ تا اواخر دهه هفتاد رفته است به نحوی «شعر مقاومت» را برای ما تعریف می‌کند. شعرهای این دوره بوی دود و آتش و باروت می‌دهد و فضای جنگ و غربت است که بغض شعر را سنگینتر می‌کند. در این سالها شعر خاصیت دیگری می‌گیرد. آهسته آهسته می‌رود تا به جریان ادبیات نو جهان بیوندد؛ بنابراین روی سخن ما به جریانی است که در اواخر دهه هفتاد خورشیدی شکل یافته است که عده‌ای آن را به جریان «شعر

امروز» تعبیر کرده‌اند و عده‌ای به شعر «پسامقاومت». از آنجایی که اگر بخواهیم جریان شعر امروز را مورد بررسی قرار دهیم با جریانهایی گونه‌گونی چون جریان شعر مقاومت، جریان شعر زن، جریان غزل نو، جریان شعر پست‌مدرن و غیره روبه‌رو می‌شویم که زمان زیادی می‌برد و نمی‌توان در مقاله‌ای کوتاه حق مطلب را ادا کرد. پس برای داشتن چشم‌اندازی کلی به شعر «پسامقاومت» و درک مشخصه‌های آن، سروده‌های این دوره را به ارزیابی کوتاهی می‌نشینیم و با نگاهی به کارنامه ادبی آقای غلامرضا ابراهیمی که یکی از شاعران جوان و خوشنام این جریان ادبی است، هم نگاهی به رویکردهای شعر جریان پسامقاومت می‌اندازیم و هم سروده‌های این شاعر را به نقد و سنجش می‌گیریم.

### نوگرایی

از آنجایی که هر چیز را با ضد آن می‌شود شناخت، بنابراین کهنه‌گرایی ضد نوگرایی است و پذیرش امور فرسوده، انس با هر آنچه تاریخی بر آن رفته است. ایستادن در مقابل هر آنچه می‌رفت تا شعر را از نظر مخاطب بیندازد، انگیزه خوبی برای



شاعر شد تا برای شکستن فاصله‌اش با مخاطب دست‌وپا کند و شعر را از تمام سنتهایی که جز نگاهی به راههای رفته و میدانهای فتح شده نبود، بیرون بکشد و به گونه‌ای که نماینده انسان و دنیای امروز است باز تولید کند و مفاهیمی را که مختص مردمی متفاوت و دنیایی متفاوتتر است در شعر داخل کند.

از زندگی و اموری روایت کند که برای پیشینیان جای پرسشی بر آن نبوده است و از سردرگمی و تنهایی بشری بگوید که نمی‌خواهد لزوماً چیزی را به کسی اثبات کند. بل همینکه جای خودش را پیدا کند و از درگیری با دنیای درون و جامعه اطرافش کم کند، کاری بس بزرگ کرده است. نوگرایی در شعر آقای ابراهیمی را می‌توان در دو عرصه زبان و محتوا به نقد گرفت.

## زبان

زبان در دوره شعر مقاومت تا اواخر دهه هفتاد خورشیدی بیشتر در صدد خلق فضاهایی انتزاعی بوده و رنگ‌وبوی شعاری داشته است؛ زیرا غربت، سنگر، شهید، طوفان، شب و تازیانه فضای شعر این دوره را شکل می‌دهد و آن را به آغوش باز مخاطبین غربت کشیده و جنگ دیده می‌رساند. بیت زیر را بخوانید:

همنفس همصدای زنجیریم

از قدیم آشنای زنجیریم

ما و زنجیر و شب هماغوشیم

یک جهان ناله‌ایم و خاموشیم (کاظمی؛ رحمانی: ۳۸)

پس از ختم سالهای بد، سالهای باد، دوران «پسامقاومت» آغاز می‌شود. خشونت و فضای سیاه و سفید از فضای شعر کوچ می‌کند و زبان شعر مهرباتر می‌شود. سیب، شکوفه و بهار بدیل شب، طوفان و غربت می‌گردد و شعر موزون و ملایم قد می‌کشد. بخشی از این سروده را ببینید:

وقت تمام عالم و آدم شده بهار

تکثیر عطر سیب و گل افتاده دست باد

او مثل یک مسافر از دور آمده

گیسوی پر شکوفه به ما می‌دهد مراد؟

از روزهای برفی قریه نه خوشتر است

زیبایی مدام بهاران این بلاد

از پیکهای رفته به هر جا و ناکجا

شاید که پیک قریه ما بوده بی سواد. (ابراهیمی، هبوط

در پیاده‌رو)

تغییر در زبان شعر شاعران این دوره ابتدا مرهون تحولات سیاسی و اجتماعی است؛ زیرا سقوط طالبان فضای رعب و وحشت را می‌شکند. مردم مجال زندگی می‌یابند. دختران از پستوهای تاریک به سلام آفتاب بیرون می‌شوند. کودکان به مکتب می‌روند و مردان امیدوارتر از سنگر به بازار کار می‌خزند.

دلیل دوم پیوستن به جریانهای نوپای ادبی جهان است. شاعران بر آن آهنگ می‌شوند که تجربیات ادبی کشورهای فارسی زبان، عمدتاً ایران و سپس تاجیکستان را شناخته و در تولیدات ادبی خود تجربه کنند و سپس قدمی جلوتر گذاشته و خود را با تحولات ادبی جهان مانند ادبیات پست مدرن همنا سازند که حاصل آن شکفتگی زبان در بخشهای زیر است:

• روایی شدن زبان شعرها

• عینی شدن تصاویر و روایتها

• ریزبینی و نگاه موشکافانه

• پر رنگتر شدن زبان کوچه

• رویکرد زیبایی شناسانه شعر

زبان جسور این دوره خاصیتی متفاوت به شعر می‌دهد و شاعر را ترغیب می‌کند که با دیدی زیبایی شناسانه از آن دست به جهان پیرامونش بنگرد که دیگر با ساقی، شراب و زلف یار انسی ندارد. شاعر «پسامقاومت» معتقد است که امر نازیا در شعر به وقوع نمی‌پیوندد و اشیا در ذات خود زیبا هستند. اینچنین است که کلمات و واژگان گاه عجولانه و بی توجه به «همنشینی» و تناسب و گاه با تدبیر و خردمندی وارد شعر می‌شوند و شاعر تجربیات خود به شعر می‌کشد. گاه قدرت ادبی شاعر و خلاقیتش به شکلی کلمات را در زبان شعرش درونی می‌سازد که امضای او پای هر سروده‌ای می‌شود همانطور که «ستاره‌های مقوایی» هرچند سال که بگذرد، فروغ فرخزاد را به خاطر می‌آورد.

شعر از میخانه، مسجد و منزل یار خارج می‌شود و همپای شاعر به کوچه و بازار می‌رود. در اتوبوس بالا می‌شود و با مردم هم کلام می‌شود. به قصه‌هایشان گوش می‌دهد و روایتگر روایت‌هایشان می‌شود. شعر این دوره از عرش فرود می‌آید و از منبر موعظه به پایین می‌جهد و خود را در آغوش مخاطبش می‌اندازد. اگر بر آن باشیم که شعر این دوره را از دیدگاه مخاطبش ببینیم در هیچ دوره‌ای نمی‌توان شعر را اینچنین با مخاطب همنا یافت. شاعر لزوماً هدف خاصی را دنبال نمی‌کند تا افکارش را اهرم صنایع ادبی و ترفندهای شاعرانه به مخاطب بقبولاند. خودش را از بی خانمان لب سرک دور نمی‌بیند، بلکه اشیا و حیوانات خانگی اش هم با او بر دستخوان شعر هم کاسه می‌شوند.

یکی از زیباترین سروده‌های آقای ابراهیمی که می‌تواند بیانگر تمام این ویژگیها باشد شعر «ته دنیا» است:

این ایستگاه سوم و لبریز آدم است

ساعت دوباره ۶ شده اما کسی کم است

هل می‌دهند عالم و آدم، در این میان

یک پیرمرد گفت برو! صندلی کم است

این بار چندم است که او دیر می‌کند

با صبح زود رفته و حالا «مقدم» است  
حالا سوار یک اتوبوس قراضه ام  
بازار چشمهای تماشا فراهم است  
یک صندلی کهنه مرا در خودش نشانده  
یک صندلی که مثل خودم گنگ و مبهم است  
بر او نوشته اند به خطی خراب و زشت  
«در این زمانه عشق، خدا، پوند و درهم است»  
صد ساریان ترانه و لبهای خشک من...  
مردی به طعنه گفت که آقا محرم است!  
خواب و خیال آمد و در من عبور کرد

آقا بلند شو! نه دنیا «مقدم» است (ابراهیمی، هیوط در پیاده‌رو)

## محتوا

### -نقد و اعتراض

شاعر که در دنیای مهاجرت قد کشیده و اوضاع نا بسامان و غیر دلخواهش او را برآشفته است، مدام تلاش می‌کند تا با نگاه ژرفتری به نقد دنیای پیرامونش بپردازد و با طنزی تلخ روایتگر رنجی باشد که با پوست و استخوان حس کرده است. دویستی زیر هر چند که لبخند را به لبهای خواننده می‌آورد ولی هیچ قندی از تلخی آن نمی‌کاهد.

تو را می‌گویم ای نور دو دیده!  
که مردم هر چه دیده از تو دیده  
مباد لحظه‌ای دور از تو باشم  
و گرنه خانه‌ام «سنگ سفیده»

و شعر دوم:  
افسوس که این مزرعه را آب گرفته  
دهقان مصیبت زده را خواب گرفته  
خورشید صفا بر لب این بام رها بود  
از چیست که در سایه اریاب گرفته است  
در این شب نامرد، نه نوری، نه چراغی  
انگار خدا از همه مهتاب گرفته است

### -تغییر شیوه تفکر

شیوه تفکر و نگاه متفاوت شاعر به دنیای اطراف، خود را از لابه‌لای دویتیه‌ها و قافیه‌ها بیرون می‌کشد و به منظر مخاطب می‌رساند. به نسبت دنیایی که با آن سر کار دارد بر خود دیگر گونه‌ای یا محیط پیرامونش دارد که نمایانگر خواسته‌ها و برداشتهای انسان امروز است. سروده زیر مثال روشنی بر این ادعاست:

زندگی  
هیاهوی گله‌ای گوسفند است  
در سینه کویری فقیر  
در سپیده دمی دیگر  
به امید سپیده دمی دیگر

### -عشق

عشقی که در سروده‌های شاعر «پسامقاومت» از آن سخن می‌رود، به عشق جنون‌آمیز و بی قید و شرط اشعار کلاسیک شباهت ندارد. معشوق، آن فرشته آسمانی نیست که جام در دست، ساقی خوش‌بر و روی تخیلات شاعر باشد و تنها راه وصل او فاصله گرفتن از دنیای واقعی و پناه بردن به اوهام و تخیلات. معشوق در جریان ادبی «پسامقاومت»، زمینی و حاصل تجربیات هر چند اندک و محدود شاعر با پردازشی عاشقانه و شاعرانه است.

چه می‌شد خوابهایش مخملی بود  
یکی از آرزوهایش علی بود  
نصیب هر دویشان یک روز در پارک  
تمام خلوت یک صندلی بود

### -توصیفی شدت مفاهیم

شعر ما در گذشته با نگاه فلسفی و عمیقی بیان می‌گردید. شاید برای همین باشد که اشعاری که از شاعران بزرگ ما به جا مانده است گنجینه‌ها و میراث ادبی ما و منابع قابل استناد ادبیات امروز ماست. بزرگان و نوابغی چون سعدی، حافظ و مولانا و دیگران، نه تنها از نظر تسلط به علوم زمان خویش، سرآمد بودند بلکه از نظر اندوخته‌های دینی نیز حافظان قرآن شریف و استادان دینی بودند که طبعاً همین ویژگیها بستر و آبشخور مفاهیم و ارزشهای گنجینه شده در اشعارشان بود و خود را به نحوی مقید به بیان آن ارزشهای انسانی، دینی و اخلاقی می‌دیدند که خود درک کرده بودند.

شاعر اکنون ما خود را استاد و لزوماً مسئول برای جامعه و مردم نمی‌داند و در صدد قبولاندن امری از بالای منبر نیست؛ بلکه می‌خواهد شاگرد باشد، کنجکاو و بی دریغ بیاموزد و در شعر، خودش باشد. شعر امروز شعری است که از ذهن انسان صنعتی تراوش می‌کند و هنر در غالب ادبیات و شعر به سمت تصویری شدن می‌رود.

دیدمش صبح که از کوچمه ما رد می‌شد  
و پس از هر قدمی گنج، مردد می‌شد  
مانده بود اینکه بماند، برود، اما رفت  
و مه صبح که بین من و او سد می‌شد  
با همان چادر مشکلی چمدانی نه بزرگ  
می‌گذشت از نظر و حال دلم بد می‌شد  
او به اندازه تنهایی من، دور از من  
او چنین رفت و چنان شد که نباید می‌شد  
گفته بود اینکه سه ماهی به سفر خواهد رفت  
عدد از روی نود رد شده و صد می‌شد  
من سه بار این نود صد شده را طی کردم  
بعد از آن مرگ که به علاوه سیصد می‌شد

زبان جسور این دوره  
خاصیتی متفاوت به شعر  
می‌دهد و شاعر را ترغیب  
می‌کند که با دیدی زیبایی  
شناسانه از آن دست به  
جهان پیرامونش بنگرد که  
دیگر با ساقی، شراب و  
زلف بارانسی ندارد. شاعر  
«پسامقاومت» معتقد  
است که امر نا زیبا در شعر  
به وقوع نمی‌پیوندد و اشیا  
در ذات خود زیبا هستند.  
اینچنین است که کلمات  
و واژگان گاه عجولانه و  
بی توجه به «همنشینی»  
و تناسب و گاه با تدبیر  
و خردمندی وارد شعر  
می‌شوند و شاعر تجربیات  
خود به شعر می‌کشد.



## قالب

از دیگر ویژگیهای شعر «پسامقاومت» قالبهای محدود آن است که از میان هفده الی هجده قالب، تعداد اندکی توانستند با اقبال مواجه شوند و خود را به مخاطب جدی معرفی کنند که شعر سپید، غزل، دوبیتی، مثنوی، رباعی، نیمایی، غزل نو و چهارپاره از این دسته‌اند و شعر سپید و غزل به شکل پررنگتری بر مدار شعر جریان پسامقاومت افغانستان می‌چرخد.

دلیل عمده آن، نوگرایی شاعران امروز و از طرفی به بن‌بست رسیدن قالبهای کلاسیک در هم‌نواپی با بیان دریافتهای شعری نو باشد و همچنان نداشتن زمان کافی برای خواندن و رو آوردن به قالبهای شعری مثل قطعه و قصیده؛ زیرا شاعر عجول امروز، می‌خواهد تمام حرف خود را با کمترین کلمات و در زودترین زمان ممکن به مخاطب برساند.

با در نظر گرفتن مشخصات و ویژگیهای کلی سروده‌های غلامرضا ابراهیمی این خوش‌بینی وجود دارد که شاعر بتواند در میان موجهای ادبی، راه خویش را باز کند و در مسیری درخور توجه تعریفی از شعر خود به دست دهد. هرچند شاعر برای یافتن زبان خویش گاهی به دامان غزل پناه می‌برد، گاهی که رنج قافیه می‌برد، سپید سرایی می‌کند و گاه به دوبیتها می‌گراید. این می‌تواند هم نشان از شاعر جموش و توانمندی باشد که هیچ محدودیتی قادر به بن‌بست کشاندن او نیست و هم نشان تلاشهای او برای انس گرفتن با شکلی از شعر که راهگشای او برای افتادن در جریان ادبی پایدار باشد.

### منابع

- کاظمی، محمدکاظم؛ رحمانی، محمد آصف. (1370). شعر مقاومت افغانستان. چاپ اول. تهران: انتشارات حوزه هنری، تهران.
- ابراهیمی، غلامرضا. (1386). هبوط در پیاده‌رو. تهران: انتشارات عرفان.

عشقی که در سروده‌های شاعر «پسامقاومت» از آن سخن می‌رود، به عشق جنون‌آمیز و بی‌قید و شرط اشعار کلاسیک شباهت ندارد. معشوق، آن فرشته آسمانی نیست که جام در دست، ساقی خوش‌بر و روی تخیلات شاعر باشد و تنها راه وصل او فاصله گرفتن از دنیای واقعی و پناه بردن به اوهام و تخیلات. معشوق در جریان ادبی «پسامقاومت»، زمینی و حاصل تجربیات هرچند اندک و محدود شاعر با پردازشی عاشقانه و شاعرانه است.